

نوع مقاله: پژوهشی

صفحات ۲۹۹ - ۳۲۱

مسأله نبوت از نگاه فارابی و ابن میمون

محمد علی اخویان^۱

چکیده

مسئله «نبوت» از دیرباز کانون گفتگوهای فلاسفه بوده است. این پژوهش به روش کتابخانه‌ای به تحلیل حقیقت نبوت، بین دو فیلسوف که یکی از مکتب اسلام و دیگری از شریعت یهود است می‌پردازد. از نگاه هر دو فیلسوف، انسان برای رسیدن به کمال و سعادت حقیقی آفریده شده و تنها راهی که بواسطه‌ی آن به سعادت حقیقی و پایدار می‌رسد، وجود و هدایت‌های نبی است و عمل به دستورات نبی، باعث رسیدن آنها به کمال و سعادت می‌شود. در این تحقیق ابتدا به صورت مستقل، نظریات هر دو فیلسوف را در ارتباط با نبوت بیان کردیم و در پایان تحقیق، مشخص کردیم که نظریات ایشان در ارتباط با حقیقت، ضرورت، صفات، مراتب انبیاء، وظایف و وحی نبی، یکسان می‌باشد، ولی در بخش‌های مربوط به تشخیص نبی از غیر نبی، شریعت الهی از غیر الهی، افضل انبیا و گونه‌های دریافت وحی دیدگاه‌شان از همدیگر متفاوت است.

واژگان کلیدی

فارابی، ابن میمون، نبوت، نبی، حس، عقل فعال، تخیل.

۱. دانشیار گروه معارف دانشگاه قم، قم، ایران.

طرح مسأله

بحث نبوت از مباحث مهم دین است که در طول تاریخ بزرگان فلسفه و کلام در مورد آن به طور مفصل بحث و گفتگو کرده‌اند و ما هم در این پژوهش، بحث نبوت که در نزد این دو فیلسوف، در جایگاه ویژه‌ی قرار دارد و حتی می‌توان گفت نظریه نبوت فارابی از ابتکارات و ویژگی‌ای او به شمار می‌رود، مورد بررسی قرار دادیم تا نظریات و دیدگاه‌های هر دو فیلسوف به صورت جداگانه در این باره تبیین و روشن شود و در آخر هر دو دیدگاه را با هم دیگر مقایسه خواهیم کرد تا نکات مشترک و افتراق هر دو فیلسوف مشخص گردد.

ابونصر محمد بن محمد طرخانی، ملقب به فارابی، در سال ۲۵۷ هجری قمری متولد شد، یکی از بزرگ‌ترین دانشمندان ایرانی می‌باشد که در زمینه‌های مختلف از جمله ریاضیات، جامعه‌شناسی، موسیقی، پزشکی، منطق و فلسفه تخصص داشته است به همین دلیل به ایشان لقب «معلم ثانی» داده شده است. در فلسفه‌ی اسلامی نیز از دانشمندان مشایی به حساب می‌آید. ابن رشد و سایر حکمای اسلام و عرب، برای فارابی احترام قابل توجهی قائل بوده‌اند، همچنین شیخ الرئیس ابوعلی سینا خود را به نوعی شاگرد مکتب فارابی می‌داند.

ابن میمون، بزرگترین فیلسوف و حکیم الهی یهودی است. در سال ۱۱۳۵م در قرطبه متولد شد و سال ۱۲۰۴م در قاهره در گذشت و سپس به طبریه منتقل شد. وی در شریعت یهود چنان مقام والایی دارد که یهود درباره وی گفته‌اند: «از موسی علیه السلام تا موسی (ابن میمون) کسی مانند موسی برنخاسته است» (زریاب، بی تا، ج ۵، ص ۲). اگر چه از علمای یهود است، ولی چون در محیط فرهنگی و علمی اسلامی پرورش یافته و در بیان مسائل الاهیاتی نگاهی تطبیقی میان آیین یهود و اندیشه‌های فلسفی دارد؛ چنان که خود می‌گوید: دانشمندان یهود در اندلس به سخنان فلاسفه دست می‌یازند و به اندیشه‌های آنان هنگامی می‌گروند که با قواعد شریعت [یهود] تناقض و ناسازگاری نداشته باشد. آن دانشمندان [یهود] هرگز هم گام با مسالک متکلمان نشده‌اند؛ از همین رو در بسیاری از عقایدشان، روشی همانند شیوه ما در این گفتار (دلالة الحائرین) را پیش روی خود نهاده‌اند (ابن میمون، م ۱۹۷۲،

ص ۱۸۰).

در گذشته مقالاتی با موضوع، «مقایسه وحی و نبوت نزد فارابی و ابن سینا»؛ «نبوت از دیدگاه فارابی و ابن رشد»؛ «جستاری در تبیین نبوت از منظر فارابی» یا «نبوت از دیدگاه ابن میمون» نوشته شده، و در این مقالات نظریات فارابی و ابن میمون در خصوص نبوت تبیین شده است، ولی بیشتر این مطالب در حوزه اندیشه سیاسی و جاودانگی نفس و مقایسه نظریات این دو فیلسوف با دیگر دانشمندان بوده؛ در این پژوهش سعی شده به صورت تطبیقی دیدگاه هر دو فیلسوف بزرگ الهی که یکی از دین اسلام و دیگری از اندیشمندان یهود می‌باشد، در بحث نبوت، به طور دقیق مورد بحث و بررسی قرار گیرد. دلیل انتخاب این دو اندیشمند، اولاً؛ به خاطر مختلف بودن دین‌شان است؛ ثانیاً؛ هر دو در تکاپوی تلفیق آموزه‌های شریعت مورد اعتقاد خود با آموزه‌های فلسفی‌اند. با توجه به اختلاف دین این دو فیلسوف، می‌توان هم نگاه فلسفی‌شان را جداگانه بیان کرد و همچنین می‌توان آموزه نبوت را از نگاه شریعت اسلام و یهود نمودار ساخت. اختلاف نظری که بین این دو اندیشمند در بحث نبوت وجود دارد، انگیزه‌ای می‌شود تا دیدگاه این دو بزرگوار را مورد بررسی و مقایسه قرار دهیم. ساختار پژوهش به این صورت است که دیدگاه هر دو اندیشمند را در باره نبوت به طور جداگان بیان کردیم و در آخر به مقایسه هر دو دیدگاه پرداخته‌ایم.

۱. نبوت از نگاه ابونصر فارابی

به تعبیر برخی از اندیشمندان، نخستین فیلسوف مسلمانی که مسأله نبوت را مورد توجه قرار داد فارابی بود (فاخوری، ۱۳۷۷، ص ۴۴۵). ایشان با توجه به جایگاه ویژه نبوت، به طور مفصل در ارتباط با نبوت به بحث و گفتگو پرداخته‌اند که عبارتند از:

۱-۱. حقیقت نبوت

فارابی از پیامبر به عنوان نبی یاد کرده است. واژه «نبی» بر وزن فعلیل، مشتق از نبأ به معنای خبر است که به معنای فاعل به کار می‌رود. یعنی، خبر دهنده (راغب اصفهانی، ۱۴۱۶، ص ۱۹)، نبی انسانی است که بدون وساطت انسان دیگری، از خداوند متعال خبر می‌آورد (مفید، ۱۴۳۱ق، ج ۱۰، ص ۳۴)، نبی کسی است که با متخیله به عقل فعال متصل

شده و معارف را از ذات اقدس الهی دریافت می‌کند. از این رو، برای درک ماهیت نبی لازم است در ابتدا قوه تعقل را که فارابی در سه نوع طبقه بندی کرده تبیین کنیم تا حقیقت نبی از نگاه ایشان روشن بشود:

الف) عقل بالقوه: عقلی که جسمانیت الحدوث و هیئتی در ماده که آماده قبول رسوم معقولات است. همه انسان‌ها قوه و استعداد ادراک ماهیت موجودات را دارند.

ب) عقل بالفعل: عقلی است که صور معقولات در او فعلیت یافته‌اند. عقل بالفعل در حقیقت، یکی از مراحل عروج ذهن بشر است.

ج) عقل مستفاد: عقلی است که معقولات مجرد و صور مفارق را درک کرده است. «معقولات مجرد» همان صورت‌های هستند که از ماده انتزاع شده‌اند و «صور مفارق» صورت‌های هستند که از ابتدا مجرد بوده‌اند و از ماده انتزاع نشده‌اند و به واقع، ادراک صور مفارق، ترقی و عروج دیگر ذهن بشر است (قائمی نیا، ۱۳۸۱، ص ۱۳۱-۱۳۳).

بدین سان عقل بشر قادر است به تدریج، از عقل بالقوه به عقل بالفعل و سپس به عقل مستفاد برسد. عقل مستفاد از لحاظ مرتبه وجودی پایین‌تر از عقل فعال است؛ زیرا عقل فعال او را به وجود آورده است، ولی وقتی عقل به مرحله مستفاد می‌رسد، به عقل فعال اتصال می‌یابد.

در اندیشه فارابی منشأ تمامی علوم و معارف، عقل فعال است؛ و هرگونه علمی، به إفاضه عقل فعال منوط می‌باشد، عقل فعال چنان که معارف را بر قوه ناطقه (۱) افاضه کرده و بر آن تاثیر می‌گذارد، بر قوه متخیله (۲) نیز تاثیر گذاشته، معارف را به آن نیز عطا می‌کند، به این معنا که هم معارف (معقولات) نظری و هم جزئیات مربوط به امور عملی (محسوسات) را به متخیله افاضه می‌کند (فارابی، ۱۹۸۶، ص ۱۱۲). افاضه دو نوع معقول و محسوس توسط عقل فعال و ادراک آن‌ها توسط قوه متخیله، فرایندی است که هم در خواب ممکن است و هم در بیداری. اگر این افاضه در خواب رخ دهد، آن را رویای صادق می‌خوانند؛ و در صورتی که در بیداری باشد، وحی نامیده می‌شود بنابراین وحی و رویا هر دو، معارف را از یک منبع دریافت می‌کنند.

چنان که مشخص است، تبیین نبوت در اندیشه فارابی پیوند وثیقی با تبیین رویا در

نگاه او دارد؛ از همین رو، او بلافاصله بعد از این که فصل بیست و چهارم کتاب آراء را به «القول فی سبب المنامات» اختصاص داده، عنوان فصل بیست و پنجم کتاب را «القول فی الوحی و رویه الملک» برگزیده، از وحی که رکن نبوت است، سخن می‌گوید: «زمانی که قوه متخیله در انسانی، واقعاً قوی و کامل شود ... و به اوج کمال برسد، در این صورت در حالت بیداری نیز جزئیات حال و آینده و نیز معقولات را از عقل فعال دریافت می‌کند و آن را می‌بیند. پس با آن معقولاتی که دریافت کرده، از امور الهی خبر می‌دهد؛ و این بالاترین مرتبه‌ای است که انسان با قوه متخیله‌اش به آن می‌رسد» (فارابی، ۱۹۸۶م، ص ۱۱۵). در نگاه فارابی، نبی انسانی است که با مخیله خود به عقل فعال متصل شده است که این به تنهایی برای به دست گرفتن امر حکمت عملی، کافی نیست؛ بلکه باید شرایط شش‌گانه (۳) و اوصاف دوازده‌گانه‌ای را که فارابی برای ریاست مدینه لازم می‌داند، مجتمعاً در وی موجود باشد تا بتواند در حکمت عملی، نقش آفرینی کند.

چنانچه در نحوه افاضه معارف توسط عقل فعال دقت کرده باشیم، دریافته‌ایم که کمال قوه متخیله همراه با کمال قوه عاقله است: «و اذا حصل ذلك فی کلا جزئی قوته الناطقه و هی النظریه و العملیه ثم فی قوته الناطقه و هی النظریه و العملیه ثم فی قوته المتخیله، کان هذا الانسان هو الذی یوحی الیه، فیکون الله عزوجل یوحی الیه بتوسط العقل الفعال» بنابر این شخصی که نبی است (کمال در قوه تخیل را دارد) فیلسوف نیز می‌باشد (کمال در قوه ناطقه را نیز دارد). بر این اساس، نبی همیشه فیلسوف است؛ و فارابی از فیلسوف نبی به عنوان فردی یاد می‌کند که می‌تواند به مقام رئیس اول برسد. اما فیلسوف نبی بودن، به تنهایی کفایت نمی‌کند؛ بلکه لازم است چنین فردی بکوشد و سایر اوصاف رئیس اول را نیز کسب کند (فارابی، ۱۹۹۵م (ب)، ص ۱۲۱).

۲-۲. ضرورت نبوت

فیلسوفان در جهت اثبات ضرورت نبوت به دلایلی از قبیل، نیازمندی و کمبود ذاتی انسان (عبدالله وادی آملی، وحی و نبوت، ص ۲۹-۳۱)، برهان از راه حرکت غایی (استرآبادی، ۱۳۵۸ش، ص ۲۸۶-۲۸۷)، روی آورده‌اند. ولی مشهورترین دلیل میان فلاسفه، نیازمندی انسان به زندگی اجتماعی است، فارابی در باب ۲۶ کتاب «آراء اهل المدینه

الفاضله» این دلیل را با عنوان احتیاج انسان به اجتماع چنین بیان کرده‌اند: فطرت هر انسانی است که در قوام خود و رسیدن به برترین کمالاتش نیازمند به امور زیادی است که به تنهایی از عهده انجام آن بر نمی‌آید، بلکه نیازمند به گروهی است که هر یک از افراد گروه، بخشی از نیازمندی‌های او را برآورده سازند حال هر یک از افراد گروه به همین مثابه است؛ از این رو است که امکان ندارد انسان به کمالی که به خاطر آن آفریده شده است برسد مگر به این که عده زیادی از انسان‌ها دور هم گرد آیند و بایکدیگر همکاری نمایند و هر یک بخشی از مایحتاج دیگری را برآورده سازند (فارابی، ۱۹۹۵م (ب)، ص ۱۱۲-۱۱۶).

فارابی در کتاب «السیاسة المدنیة» در باب ششم که از مدینه فاضله بحث می‌کند می‌گوید:

اگر مقصود از وجود انسان، دستیابی به سعادت است، برای رسیدن به آن، نیازمند این است که سعادت را بشناسد و آن را غایت و نصب‌العین خود قرار دهد و در مرحله بعد نیازمند این است که آنچه در عمل، او را به سعادت می‌رساند بشناسد تا با انجام آن به سعادت برسد. با توجه به تفاوت افراد انسان در مراتب شناخت و استعداد، همه انسان‌ها نمی‌توانند بدون ارشاد معلمی به شناخت سعادت و آنچه سزاوار عمل است، دست یابد (فارابی، ۱۳۷۶ش، ص ۸۵-۸۹).

فارابی این استدلال را برای اثبات ضرورت نبوت به صورت صریح نیاورده است، بلکه در پی اثبات نیازمندی اجتماع به رئیس جامعه است که می‌توان از این استدلال برای اثبات ضرورت نبوت استفاده کرد.

خواجه نصیرالدین طوسی به‌نوعی وجه از وجوه بعثت اشاره دارد که عبارتند از: تأیید عقل و ارائه معارف دینی، زوال ترس، راهیابی به حسن و قبح برخی افعال، آگاهی از سود و زیان اشیاء، رفع نیاز بشر به قوانین صالح اجتماعی، شکوفایی استعدادهای علمی، آموزش صنایع و فنون، تعلیم حکمت عملی و تعلیم شریعت (حلی، ۱۳۷۵ق، ص ۳۷۳-۳۷۵)، و خیلی از فیلسوفان و متکلمان همچون، محقق طوسی در تلخیص المحصل (طوسی، ۱۴۰۵ق، ص ۳۶۳)، ابن کمونه در الجدید فی الحکمه (ابن کمونه، ۱۴۰۲ق، ص ۴۶۵-۴۵۸) و

استرآبادی در شرح فصوص (استرآبادی، ۱۳۵۸ش، ص ۲۸۶-۲۸۴) به پیروی از فارابی در آثار خود، به تفصیل، نیازمندی انسان به زندگی اجتماعی و وجود فردی به عنوان قانون گذار و اصلاح کننده جامعه، طرح بحث کرده‌اند.

۳-۱. تشخیص نبی

از نگاه فارابی، نبی دارای شرایط و امتیازاتی می‌باشد که عبارتند از:

۱. نبی، صرفاً کسی است که از طریق قوه متخیله خود به عقل فعال متصل می‌شود، (فارابی، ۱۹۹۵م(ب)، ص ۲۴۷) و این یک خصیصه خارق العاده است که شخص نبی از این طریق معارف الهی را مستقیم دریافت می‌کند (فارابی، ۱۳۸۲، ص ۱۰۴-۱۰۰)؛ ۲
۲. نفس نبی، قدسی بوده که می‌تواند فیض الهی را دریافت نماید «والنفس القدسیه النبویه تکون فی ابتداء الغایه فی ابتداء نشوها تقبل فیض فی دفعه واحده و لایحتاج الی ترتیب قیاسی... فان هذه الرتبه التي هی رتبه العلم اعلى من ان یصل اليها کل احد»؛
۳. مقام نبوت در مرتبه‌ای از علم قرار دارد و هر کسی نمی‌تواند بدان برسد. (فارابی، ۱۳۴۵ق، ص ۸) اگر انسانی دارای چنین شرایطی باشد از نگاه فارابی، نبی بوده و در غیر این صورت نبی نمی‌باشد.

۴-۱. شریعت الهی

حکمی که از طریق وحی یا از طریق قوتی که خداوند به نبی در جهت وضع آراء و افعال فاضله بدست بیاید، از نگاه فارابی شریعت الهی است.

به اعتقاد فارابی، نبی حامل و مبلغ شریعت است. تقدیر و وضع افعال و آرایبی که در دین است به چند صورت ممکن است در اختیار نبی قرار بگیرد. ۱. همه شریعت به صورت یکجا به نبی وحی بشود؛ ۲. رئیس اول به مدد قوتی که از طریق وحی و خداوند اخذ نموده توانمندی جهت وضع آراء و افعال فاضله، برایش آشکار و فراهم شده است (فارابی، ۱۳۷۸ش، ص ۲۹۵)

بنابراین اگر حکم الهی غیر از طریق وحی یا از طریق فردی که هیچ قوتی از طریق وحی و خداوند در جهت وضع آراء و افعال فاضله برایش ایجاد نشده، صادر بشود از نگاه شریعت الهی نیست.

۱-۵. صفات نبی

صفات و کمالات نبی از نگاه فارابی به دو قسم اولی و ثانوی تقسیم شده‌اند که عبارتند از:

صفات اولی: ۱. قوه تحیل: ظاهراً نخستین کسی که به این صفت اشاره کرده فارابی بوده؛ به اعتقاد او، حکایت پیامبران از وحی از آن‌رو در قالب امور محسوس و جزئی صورت می‌گرفته که عقل فعال معارف و حیانی را به قوه متخیله پیامبر افاضه کرده و این قوه نیز به دلیل عجز خویش از دریافت این معارف، در همان حالت کلیت و تجرد، آنها را از طریق بازآفرینی در قالب صور محسوس دریافت داشته است (فارابی، ۱۹۹۵م(ب)، ص ۱۱۴)؛ ۲. اراده و نفس قدسی: پیامبران کسانی هستند که از چنان اراده‌ای و نفس قدرتمندی برخوردارند که نه تنها بدن خودشان، بلکه جهان رام قدرت آنهاست، «النبوة تختص فی روحها بقوة قدسیة تدعن لها غریزة عالم الخلق الاکبر کما تدعن لروحک غریزة عالم الخلق الاصغر، فتأتی بمعجزات خارجة عن الحیلة و العادات» (فارابی، ۱۴۰۵ق، ص ۷۲)؛ ۳. اعلم: فارابی در طلب یک نظام و سازمان عقلی و عقلایی است که رئیس آن نبی که اعلم و اعقل قوم است. (فارابی، ۱۹۹۵م(ب)، ص ۱۲۴)؛

صفات ثانوی: فارابی علاوه بر صفات اولی، دوازده صفت را به عنوان کمالات ثانوی نبی ذکر می‌کند که همه آنها برای نبی فطری و ذاتی هستند و امکان ندارد جایگاه رئیس اول برای کسی بدست آید، مگر آن که در او به صورت طبیعی، دوازده ویژگی جمع شده باشد. این ویژگی‌ها عبارتند از: ۱. تام الاعضا باشد؛ ۲. در درک هر آنچه به او گفته می‌شود، بالطبع نیکو و سریع باشد؛ ۳. در نگهداری هر آنچه که می‌فهمد، می‌بیند، می‌شنود و درک می‌کند، قوی باشد؛ ۴. دارای هوش خوب باشد؛ ۵. خوش بیان باشد؛ ۶. دوستدار تعلیم و استفاده و منقاد آن باشد؛ ۷. برخوردارن، نوشیدن و منکوحات، آزمند نباشد؛ ۸. دوستدار راستی و راستگویان و دشمن دروغ و دروغگویان باشد؛ ۹. دارای نفس بزرگ و دوستدار کرامت باشد؛ ۱۰. درهم و دینار و دیگر متاع دنیا برای او بی‌ارزش باشد؛ ۱۱. بالطبع دوستدار دادگری و دادگران و دشمن ستمگری و ستم پیشگان باشد؛ ۱۲. کاری که انجام آن را لازم می‌داند، دارای عزم راسخ، قوی و جسور باشد؛ و ضعیف‌النفس

نباشد (فارابی، ۱۹۹۵م (ب)، ص ۱۲۵-۱۲۴)

۱-۶. مراتب نبی

در فلسفه فارابی تردیدهایی درباره رتبه واقعی نبی وجود دارد و برخی پنداشته‌اند، در نگاه ایشان، فیلسوف جایگاهی والاتر از نبی دارد. در حالی که ایشان نبی را رهبر و رئیس علی الاطلاق مدینه فاضله می‌داند، معتقد است، نبی در هیچ یک از امور، مرسوم کسی واقع نمی‌شود و نیاز به ارشاد کسی ندارد، بلکه خود به نیکویی همه چیز را ادراک و همه را به کمالاتی که لایق آن هستند، ارشاد می‌نماید. نبی والاترین جایگاه را در مدینه فاضله دارد؛ در نگاه ایشان چون نبی به بالاترین مرتبه در سیر تکاملی انسان دست یافته پس از طرف خداوند به ایشان وحی شده. «هو الذی ینبغی أن یقال فیہ أنه یوحی إلیه» (فارابی، ۱۳۷۶ش، ص ۲۰۳).

همچنین در نگاه ایشان، نبی علاوه بر کمالات فیلسوفان، دارای رسالتی قابل انتقال به جمیع بشر است؛ رسالتی که همگان به فراخور فهم خود، از آن بهره می‌برند: «فیکون بما یفیض منه إلی عقله المنفعل حکیم فیلسوفا و متعقلاً علی التمام، و بما یفیض منه إلی قوته المتخیلة نبیا منذراً بما سیکون و مخبراً بما هو الان من الجزئیات الحاضره» (فارابی، ۱۳۷۶ش، ص ۱۲۵). پس از نگاه فارابی هر نبی فیلسوف است ولی هر فیلسوفی نبی نیست و جایگاه نبی از فیلسوف بالاتر است.

۱-۷. افضل انبیاء

در اصطلاح علم کلام به طور عمده دو معنا برای واژه افضل گفته شده است: ۱. کثرت ثواب و تقرب به خداوند که بر اثر زیادی طاعت یا خلوص بیشتر در طاعت حاصل می‌شود (شریف مرتضی؛ ۱۴۰۵ق، ج ۳، ص ۱۴۷-۱۴۸؛ قاضی عبدالجبار، ۱۴۲۲ق، ص ۵۱۹)؛ ۲. برتری در صفات کمال انسانی؛ مانند علم، عدالت، شجاعت و پارسایی (ربانی گلپایگانی، ۱۳۸۷ش، ص ۱۸۸)

از نگاه فارابی، نبی به عنوان رئیس مدینه فاضله و رئیس اجتماع باید به لحاظ عقلانی، عملی و قدرت تخیل، به بالاترین مرتبه کمال دست یافته باشد و مطالب را در بیداری یا خواب از عقل فعال دریافت کند و از مرتبه عقل منفعل فراتر رفته و به عقل مستفاد رسیده

باشد (فارابی، ۱۹۹۵م (ب)، ص ۱۱۸-۱۲۱) کسی که دارای چنین رتبه‌ای باشد سزاوار است که موحی الیه نامیده شود؛ زیرا کسی که به این مرتبه رسد به او وحی می‌شود و در حقیقت میان عقل فعال و چنین انسانی واسطه‌ای نیست (فارابی، ۱۳۷۶ش، ص ۸۹)، متکلمان امامیه علاوه بر این که چنین فردی بر دیگر نسان‌ها افضل است بر ملائکه هم فضیلت و برتری دارند (مفید، ۱۴۳۱ق، ج ۴، ص ۴۹؛ علامه حلی، ۱۴۲۶ق، ص ۱۹۴؛ سیوری، ۱۴۰۵ق، ص ۳۲۲).

با توجه به مطالب گفته شده، فارابی قائل است هر کس که دارای چنین شرایطی باشد، به مرتبه‌ای رسیده که خداوند به او وحی می‌کند، یعنی نبی است، و اینکه اگر چندین نفر به این شرایط رسیده باشند نبی خواهند بود و هیچ گونه افضلیتی بر همدیگر ندارند.

۸-۱. وظایف نبی

در نگاه فارابی، از آن جهت که نبی به عنوان رئیس اول به حساب می‌آید، متولی حکمت عملی است و تمام امور اجتماعی از تاسیس دین گرفته تا اجرای عدالت و فضائل و آداب نیکو و ... را بر عهده دارد و کسی قبل از او در آن جامعه چنین کاری نکرده است (فارابی، ۱۹۹۱م، ص ۵۶). حکمت عملی که نبی متولی آن است، دو جنبه دارد:

الف. بیان حکمت عملی

۱. تاسیس دین: رئیس اول برای سعادت افراد جامعه دین تاسیس می‌کند (فارابی، ۱۹۸۶م، ص ۱۳۲)؛
۲. وضع دین: هدایت‌گری و به سعادت رساندن انسان، با وضع دین کامل می‌گردد (فارابی، ۱۹۸۶م، ص ۱۲۵)؛
۳. وضع نوامیس: ایجاد امور عملی که به سعادت ابدی منجر بشود (فارابی، ۱۹۹۵م (الف)، ص ۹۱).

ب. اجرای حکمت عملی

۱. رهبری اجتماع: رهبری و هدایت افراد جامعه تا رسیدن به سعادت (فارابی، ۱۳۸۲ش، ص ۴۳)؛
۲. مدیریت نهادهای حکومتی (فارابی، ۱۳۷۶ش، ص ۲۱۷)؛ یعنی رهبری اجتماع و

مدیریت و نظارت بر نهادهای مربوط به اجرای حکمت عملی.

۱-۹. وحی و گونه‌های دریافت آن

وحی در اندیشه فارابی، چیزی جز اتصال به عقل فعال و دریافت معارف از او نیست. ایشان عقل فعال را در تبیین وحی به کار گرفت و افاضه معقولات به عقل بالقوه را با افاضه آنها به قوه متخیله ضمیمه کرده است. اما اتصال به عقل فعال به دو گونه ممکن است: اتصال با قوه متخیله (مخصوص انبیاء) و اتصال با قوه ناطقه (مخصوص فیلسوفان) (فارابی، ۱۳۷۶ش، ص ۲۰۳)

فارابی در کتاب «آراء اهل مدینه فاضله» در ارتباط با نحوه دریافت وحی می‌گوید: خداوند عزوجل به واسطه عقل فعال به انسان وحی می‌کند؛ پس هر آنچه از ناحیه خدای متعال به عقل فعال افاضه می‌شود، از ناحیه عقل فعال به وساطت عقل مستفاد به عقل منفعل او افاضه می‌شود و سپس از آن به قوه متخیله او افاضه می‌شود. (فارابی، ۱۳۷۹ش، ص ۲۲۰-۲۱۹). و در نتیجه‌ی ارتباط با عقل فعال صاحب قوتی می‌شود که «به وسیله آن امکان خواهد یافت که حدود اشیاء و کارها را بداند و انسان‌ها را به سوی هدفی که سعادت باشد، راهنمایی و سوق دهد» (فارابی، ۱۳۷۶ش، ص ۱۶۵). این نظریه بر دیدگاه سایر فیلسوفان سایه افکنده و دانشمندان در دوره‌های مختلفی به آن گرویده و شبیه آن سخن گفته‌اند.

۲. نبوت از نگاه موسی ابن میمون

ابن میمون، بزرگترین فیلسوف و حکیم الاهی یهودی است. مهم‌ترین اندیشه‌های دینی و کلامی ابن میمون در کتاب «دلالة الحائرين» منعکس شده است. ایشان هدف از تالیف این کتاب را تلفیق شریعت یهود و فلسفه بیان کرده‌اند، اندیشه‌های ابن میمون، حاصل دورانی از تحمیل مذهبی و همزیستی فرهنگی بین یهودیان و مسلمانان بود. در واقع، ابن میمون خود یک تنه، از بزرگ‌ترین نمایندگان شریعت یهود، مراجع فلسفه قرون وسطی، عوامل اصلی شکوفایی خارق‌العاده تفکر فلسفی و علمی جهان عرب و اسلام در قرن یازدهم و دوازدهم بوده است.

۲-۱. حقیقت نبوت

ابن میمون در کتاب دلالة الحائرين، سه دیدگاه عمده در مورد نبوت را بیان می‌کند که دیدگاه سوم همان نظر ابن میمون در ارتباط با حقیقت نبوت است:

۱. عموم مردم که اعتقاد دارند خداوند، هر کس را که بخواهد، به نبوت برمی‌گزیند. آن شخص می‌تواند جاهل، عامی محض، عالم، باسواد، کم سن یا پیر باشد؛
۲. فلاسفه که اعتقاد دارند خداوند کسی را که به کمال رسیده باشد، به نبوت برمی‌گزیند و این گزینش هم حتمی و ضروری است؛ یعنی شخصی که این صلاحیت و کمال را کسب کرد، خود به خود به این سمت برگزیده می‌شود.

۳. قول شریعت موسی است که خداوند، کسی را که به صلاحیت و کمال لازم رسید، به نبوت برمی‌گزیند، اما این گزینش اجباری و ضروری نیست. این قول شبیه قول فلاسفه است و تنها یک فرق با آن دارد. چه بسا افرادی که آمادگی لازم برای احراز مقام نبوت داشتند، ولی به این مقام نرسیدند. پس در شریعت موسی، کسب آمادگی، شرط لازم هست، ولی شرط کافی نیست و اراده خدا و مشیت او هم در این گزینش دخالت دارد (ابن میمون، ۱۹۷۲م، ۳۸۸-۳۹۰).

ابن میمون بعد از بیان سه دیدگاه عمده در مورد نبوت در کتاب دلالة الحائرين در ارتباط با حقیقت نبوت، نکته‌ای دارد که با قول دوم مطابق است. وی معتقد است که حقیقت و ماهیت نبوت، فیض الهی است که به واسطه عقل فعال، نخست به «قوه عاقله» و بعد به «قوه متخیله» افاضه می‌شود؛ (همان: ۴۰۱) یعنی برای دریافت نبوت هم کمال قوه عاقله و هم کمال قوه متخیله، هر دو لازم است و کمال قوه متخیله، تابع مزاج تام و تمام است. پس برای کمال قوه متخیله لازم است که مزاج او فطرتاً سالم و کامل باشد و اگر سرشت او ناقص خلق شده باشد، ولو با کسب علوم نظری و حسن اخلاق، کمال قوه عاقله حاصل آید، باز هم نمی‌تواند فیض نبوت را دریافت نماید (همان، ۴۰۳).

بنابراین به اعتقاد ابن میمون، نبی در بالاترین مرتبه انسانی قرار دارد و نبوت، غایت کمالی است که در نوع انسانی، امکان وجود آن هست: «واعلم ان حقیقه النبوه و ماهیتها هو فیض من الله عزوجل بوساطه العقل الفعال علی القوه الناطقه اولاً ثم علی القوه المتخیله بعد

ذلک و هذه هي اعلى مرتبه الانسان و غايه الكمال اذی يمكن أن يوجد لنوعه» (همان، ص ۴۰۰).

شیخ صدوق از متکلمین، معتقد است انبیاء پنج روح وجود دارد: روح قدسی، روح ایمان، روح قوه، روح شهوت و روح حرکت. مؤمنین، چهار روح: روح ایمان، روح قوه، روح شهوت و روح حرکت. در کفار، سه روح: روح قوه، روح شهوت و روح حرکت (صدوق، ۱۴۱۲ ق، ص ۲۸).

۲-۲. ضرورت نبوت

انسان موجودی مدنی و اجتماعی است و زندگی در اجتماع نیازمند مدیر مدبر و قانونگذار دارد و با توجه به مدنی بودن انسان‌ها ابن میمون ضرورت نبوت را امری گریز ناپذیر می‌داند.

انسان موجودی است مدنی؛ و لذا باید به صورت مدنی زندگی کند و هرگز زندگی اجتماعی انسان‌ها بدون اختلاف و تراحم در منابع آنها با یکدیگر نیست؛ ولی اختلاف مزاجی که بین انسان‌ها وجود دارد باعث شده است انسان‌ها دارای اخلاقی متفاوت از همدیگر باشند. همچنین زندگی اجتماعی، نیازمند قانونی است تا کردار و رفتار آدمیان را تدبیر کند و ایشان را از افراط و تفریط باز دارد. اختلاف مزاج‌ها و بی‌قانونی بعضی از انسان‌ها و از سویی ناگزیری انسان‌ها به زندگی مدنی، حکمت الهی، اقتضای آن دارد که در طبیعت نوع انسانی، کسانی ظهور کنند که این نیاز جامعه بشری را برآورده سازند (همان، ص ۴۱۵).

۲-۳. تشخیص نبی

ابن میمون در تشخیص نبی از غیر نبی، اهتمامی به دلالت معجزه ندارد هر چند که ایشان در کتاب دلاله الحائرين به ذکر معجزاتی از انبیای الهی می‌پردازد؛ ولی در صدد بیان این نکته نیست که معجزه یکی از راه‌های تمییز نبی از غیر نبی است.

ابن میمون در تشخیص نبی از غیر نبی، نظر در افعال و اقوال آنها دارد و معتقد است که باید دقت کرد شخصی که مدعی نبوت است تا چه میزان از لذت‌های بدنی دوری می‌کند و به روحانیات توجه دارد (همان، ص ۴۱۷).

۲-۴. شریعت الهی

عالمان یهود و تورات احکام شرعی را در ۶۱۳ حکم جمع آوری کرده‌اند. از این احکام ۳۶۵ حکم مربوط به نواهی و ۲۴۸ حکم مربوط به اوامر است. برخی از عالمان یهودی، این احکام را به سه دسته اوامر، نواهی و احکام اجتماعی تقسیم کرده‌اند. عده‌ای هم آنها را بر اساس ده فرمان به ده دسته تقسیم کرده‌اند.

ابن میمون، ابتدا بحثی راجع به اغراض شریعت مطرح می‌کند و می‌گوید: «از جمله اهداف شریعت، اصلاح نفس آدمی و بدن اوست. اصلاح نفس مهم‌تر است. مراد از اصلاح نفس این است که شریعت باید به قدر طاقت و فهم جمهور مردم، آراء صحیح درباره جهان‌شناسی و خداشناسی را بیان نماید و در مورد اصلاح بدن نیز شریعت باید احوال زندگی دنیوی مردم را بهبود بخشد و این هم از طریق دو عامل میسر می‌گردد:

۱. بواسطه فرامین شرعی، مظالمی که در جامعه رواج دارد، مرتفع گردد؛ ۲. عامل دو این که هر فردی را متخلّق به اخلاق حسنه نماید تا بواسطه حسن معاشرت و تعاملی که میان مردم پدید می‌آید، امور جامعه نیز نظم و نسق یافته و بقای اهل مملکت و دوامشان بر یک نظام واحد، ممکن گردد تا در نتیجه، هر یک از آنان بتواند به مرتبه کامل‌تر و اصلاح اعتقادش و دریافت آراء صحیح نائل شده و به کمال برتر خویش دست یابد (همان، ص ۵۷۶).

۲-۵. صفات نبی

از نگاه ابن میمون، صفاتی که برای نبی ضروری هستند، عبارتند از:

۱. قوه اقدام: قوه‌ای که در صورت نبود آن، آدمی هرگز به رفع آنچه آزارش می‌دهد، روی نخواهد آورد. ابن سینا از آنچه ابن میمون قوه اقدام نامیده است، با عنوان «قوه متصرفه» یاد می‌کند؛ قوه‌ای که مطابق آن، نبی برای اثبات صدق ادعای خود، در موارد و عناصر عالم تصرف می‌کند (ابن سینا، ۱۳۶۳ش، ص ۲۱). ابن میمون معتقد است: موسای کلیم علیه السلام بر اساس وجود قوه اقدام خود، با فرعون رودر رو شد و با ابراز معجزه‌های گوناگون، او را تسلیم کرد و بنی اسرائیل را نجات داد (ابن میمون، ۱۹۷۲م، ص ۴۰۹)؛

۲. قوه شعور: قوه‌ای که نبی با وجود آن هر مجهولی برایش معلوم گردد، ابن سینا از

آنچه ابن میمون قوه شعور می خواند، با عنوان «حدس» یاد می کند و آن را این گونه می شناسد: «الفتن للحد الاوسط فی القیاس بالاعلم» (ابن سینا، ۱۳۶۳ش، ص ۱۱۶)؛

۳. قوه متخیله: نبی از چنان قوه‌ی متخیله‌ای برخوردار است که در نهایت فعلیت و شکوفایی قرار دارد. تردیدی نیست که همه‌ی انسان‌ها توانایی دوری گزیدن از شواغل عالم ماده و تقرّب به عقل فعال را ندارند و از این رهگذر، نیازمند واسطه‌ای هستند که توانسته است با دوری از این شواغل، قوه‌ی تخیل خویش را - همچون قوه ناطقه‌اش - به اوج شکوفایی برساند (ابن میمون، ۱۹۷۲م، ص ۴۰۴).

۲-۶. مراتب نبی

انبیای الهی به لحاظ دریافت فیض الهی از جانب عقل فعال، بر دو دسته‌اند: الف) دسته‌ای که فقط به اندازه‌ای که نفوس خودشان تکمیل شود فیض وحیانی را دریافت می کنند و در مقابل دیگران تکلیفی ندارند؛ ب) دسته‌ای که سهمشان در دریافت این فیض به اندازه‌ای است که به جز تکامل نفس خودشان، برای هدایت و تعلیم مردم نیز ترغیب می شوند (همان، ۴۰۷)، این تقسیم بیان از دو مرتبه بودن مراتب انبیاست. اما در جایی دیگر ابن میمون یازده مرتبه یا درجه را برای انبیاء ذکر می کند که به اختصار عبارتند از:

۱. انبیاء از جانب پروردگار معونه‌ای را دریافت می دارند که باعث تحریک آنها به سمت عمل نیکی همچون نجات دیگران از دست اشرار یا افاضه خیر بر دیگران، می شود. این فیض الهی، «روح الله» نام دارد؛

۲. در این مرتبه، شخص احساس می کند که نیرویی در او حلول کرده و با او سخن می گوید و همین باعث می شود بر لسانش اذکار و گفتارهایی برای تدبیر امور مردم جای شود. در مورد چنین شخصی گفته می شود که توسط «روح القدس» تدبیر می شود؛

۳. شخص کلام الهی را دریافت می کند؛

۴. نبی در حالت حلم کلام مشروحه را می شنود اما گوینده آن را نمی بیند؛

۵. شخصی در حالت حلم با نبی تکلم می کند؛

۶. ملک الهی با نبی تکلم می کند؛

۷. نبی در این مرتبه می‌بیند که گویا پروردگار با او تکلم می‌کند؛
۸. نبی در حالت رویا مثالهایی را مشاهده می‌کند؛
۹. نبی در حالت رویا کلامی را می‌شنود؛
۱۰. نبی در این مرتبه و در مرآی نبوت، شخصی را می‌بیند که با او تکلم می‌کند؛
۱۱. در این مرتبه نبی فرشته‌ای را می‌بیند که در رویا با او سخن می‌گوید؛ مانند حضرت ابراهیم علیه السلام در هنگام میثاق. ابن میمون در ادامه می‌گوید: «این مرتبه در نزد من بالاترین مرتبه نبوت است» (همان، ص ۴۳۲).

۲-۷. افضل نبی

ابن میمون، نبوت را امری تشکیکی می‌داند و همین نظر، نشان از اعتقاد ایشان به تفاضل انبیاء با هم دیگر دارد. وی در موارد متعددی، برای حضرت موسی علیه السلام ویژگی‌های برشمرده که بدون شک افضل بودن موسی علیه السلام را نشان می‌دهند. در یک جا تصریح می‌کند که حضرت موسی علیه السلام از خداوند طلب شناخت دو امری را کرد که هیچ پیامبری نه قبل و نه بعد از او درک نکردند. آن دو چیز عبارت‌اند از:

۱. شناخت ذات خدا؛
۲. شناخت صفات خدا (همان، ص ۱۲۶). وی در مقام مقایسه موسی علیه السلام با سایر انبیاء شریعت موسی علیه السلام معجزات وی و چگونگی دریافت وحی از جانب خداوند را برترین نوع آنها می‌داند. از نظر وی تمام انبیای قبل از موسی صرفاً مامور به ارشاد و تعلیم مردم بودند؛ ولی هیچ یک از آنها مدعی نبوتند که خداوند با من سخن گفته و مرا برای هدایت شما فرستاده است؛ و انبیای بعد از موسی علیه السلام همگی موظفند که تابع شریعت موسی باشند و مردم را دعوت به آن کنند (همان، ص ۴۱۲-۴۱۴).

۲-۸. وظایف نبی

بنا به نظر ابن میمون، وظایف نبی را می‌توان در دو محور اعتقادی و اخلاقی تبیین کرد:

۱. اعتقادی: انبیاء، از طریق فراهم نمودن آراء صحیحه، از قبیل: اعتقاد به وجود خداوند، توحید، علم، قدرت، اراده، و قدیم بودن خداوند (همان، ص ۵۷۵)، دوری از شرک

و بت پرستی و دعوت به خدا پرستی (همان، ص ۵۹۱)، باعث اصلاح و تکامل نفس انسان‌ها می‌شوند؛ گذشته از اینها انسان را به اعمالی دعوت می‌کنند که برای برقراری عدالت و رفع ظلم از جامعه مفید است. مانند دوری از طغیانگری، چون که غضب خداوند شامل حال طغیانگران خواهد شد (همان، ص ۵۷۷).

۲. اخلاقی: یکی دیگر از وظایف انبیاء این است که نبی، آموزه‌های اخلاقی و طریقه تدبیر امور جامعه را به مردم تعلیم می‌دهند (همان، ص ۵۹۲).

۲-۹. وحی و گونه‌های دریافت آن

وحی در اندیشه ابن میمون، چیزی جز اتصال به عقل فعال و دریافت معارف از او نیست. به این صورت که ابن میمون عقل فعال را بر فرشته وحی تطبیق داده است و یکی از وظایف این عقل را افاضه معارف و حیانی به پیامبر می‌داند. پیامد تنزل عقل بالفعل به عنوان فرشته الهی بر قوه عاقله و متخیله آن است که باور به وجود فرشته بر اعتقاد به نبوت پیشی می‌یابد؛ چنان که نبوت بر شریعت مقدم می‌شود؛ چه وحی از طریق فرشته به پیامبر می‌رسد: «والنی انما یأتیه الوحی بوساطه الملک ... حتی سیدنا موسی افتتاح نبوته بملک فتجلی له ملک الرب فی لهیب من نار. فقد تبین ان اعتقاد وجود الملائکه متقدم لاعتقاد النبوه و اعتقاد النبوه لاعتقاد الشریعه» (ابن میمون، ۱۹۷۲م، ص ۶۵۸).

ابن میمون، وحی را هدایتی می‌داند که به یکی از گونه‌های زیر به پیامبر القاء می‌شود:

۱. پیامبر تصریح می‌کند که فرشته در خواب یا بیداری، به وی این افاضه را کرده است.

۲. پیامبر تنها خطاب فرشته را بازگو می‌کند و به اینکه خطاب مزبور به وقت خواب یا بیداری بوده، هیچ تصریحی نمی‌کند.

۳. پیامبر، هدایت الهی را بدون انتساب به فرشته، به خداوند نسبت می‌دهد؛ البته تصریح پیامبر به اینکه خطاب مذکور در خواب یا بیداری رخ داده، الزامی است.

۴. پیامبر بدون ذکر هر گونه قیدی، بگوید: خداوند با او سخن گفت یا به او دستور داد کاری را انجام دهد یا کاری را ترک کند. ابن میمون هر خطاب و هدایتی را که به یکی

از چهار گونه‌ی بالا به پیامبر رسیده باشد، وحی می‌نامد. (همان، ص ۴۳۰-۴۳۱)

صدرالمتألهین در این زمینه معتقد است: مسلمانان اتفاق نظر دارند که پیامبر ﷺ با چشم جسمانی خود، جبرئیل علیه السلام و سایر فرشتگان مقرب را می‌دیده و با گوش بدنی خود، گفتار الاهی را از زبان قدسی آنان می‌شنیده است. (صدرالمتألهین، ۱۳۷۹ش، ج ۱، ص ۲۹۷)؛ ایشان تبیین چگونگی نزول فرشته، ابلاغ وحی و دریافت آن به وسیله پیامبران علیهم السلام می‌گوید: انسان تا زمانی که در این دنیا و محصور به قوانین مادی آن است، و قوا و حواس باطنی او از قوه به فعلیت نرسیده، برای شنیدن و دیدن به وجود صوت مسموعی همچون اصوات، حروف و کلمات و نیز صورت بصری همچون الوان و اشکال نیاز دارد؛ هر چند وجود صاحب صورت و هویت خارجی آن به صورت عرضی و در مرحله دوم قابل درک برای او است. از سوی دیگر، قوه خیال از مقوله جوهر، و مجرد از ماده بدنی است.

حال اگر کسی به رغم حضور در این دنیا و محصور بودن در محدودیت‌های مادی آن، به جای توغّل و فرو غلتیدن در دنیا و مظاهر آن، تمام توجه خود را به عالم قدس و ملکوت معطوف کرده، نفس خود را بر اساس سرشت نخستین آن یا در اثر ریاضت و تهذیب و به دست آوردن ملکه قداست، پاک و پیراسته سازد، بر خلع و دور افکندن بدن و کنار گذاشتن حواس ظاهری و روی آوردن به عالم ملکوت توانمند خواهد بود (صدرالمتألهین، ۱۳۷۹ش، ج ۱، ص ۲۹۸-۲۹۹).

۳. مقایسه نبوت از نگاه فارابی و ابن میمون

در این قسمت نگاه هر دو فیلسوف را در ارتباط با نبوت به همان ترتیب نه گانه که در قسمت بالا بیان کردیم، مقایسه کرده و شباهت‌ها و تفاوت‌های را بیان می‌کنیم:

۱. هر دو فیلسوف حقیقت نبوت را امری غیراکتسابی و حقیقتی تشکیکی می‌دانند، و تحقق مقام نبوت را منوط به تکامل قوای سه گانه عقل، خیال و حس می‌دانند که پس از تحقق چنین مقامی، به موجب اراده و امر خداوند، نبی برای هدایت مردم مبعوث می‌شود. همچنین هر دو بر این باور هستند که رویا بخشی از نبوت است.

۲. درباره ضرورت نبوت، هر دو معتقد هستند که انسان مدنی بالطبع و اجتماعی بوده و در جهت قوام خود و رسیدن به برترین کمالاتش نیازمند به مدیر مدبری است که او را

در حلّ اختلافات و نزاع‌های جامعه بشری و در رسیدن به کمالات یاری نماید. این اختلاف و نزاع‌ها از نظر ابن میمون معلول اختلاف مزاج است (ابن میمون، ۱۹۷۲م، ص ۴۱۵) و از نظر فارابی هم، به خاطر نیاز اجتماع به وجود رئیس در جهت هدایت انسانها برای رسیدن به کمال و سعادت باعث شده تا ایشان وجود نبی را ضروری بدانند. البته به این نکته در ارتباط با نظر فارابی باید اشاره کرد که ایشان این استدلال را برای اثبات ضرورت نبوت به صورت صریح نیاورده است، بلکه در پی اثبات نیازمندی اجتماع به رئیس جامعه، در جهت تعلیم، ارشاد و سعادت انسان‌ها است که می‌توان از این استدلال برای اثبات ضرورت نبوت استفاده کرد (فارابی، ۱۳۷۶ش، ص ۸۵-۸۹).

۳. نظر فارابی و ابن میمون در ارتباط با صفات نبی مشترک است، زیرا فارابی صفات قوه تخیل، اراده و نفس قدسی، اعلم بودن نبی را که ذکر کرده‌اند، شامل صفات اقدام، شعور و تخیل که ابن میمون بر نبی شمرده‌اند هم خواهد شد.

۴. فارابی و ابن میمون در مورد مراتب انبیاء قائل هستند، نبی به لحاظ فیض الهی از جانب عقل فعال در سلسله مراتب تکامل وجودی به آخرین مرحله رشد نفسانی، یعنی مرتبه‌ای که تمام علوم نظری و اکتسابی برای او حاصل شود، می‌رسد.

۵. هر دو فیلسوف در باره وظایف نبی، معتقدند، نبی، راهنمای انسان‌ها در جهت تعالی و رسیدن به کمال است. برای اینکه انسان‌ها به کمال و تعالی برسند، اوامر و نواهی که از طرف خداوند به عنوان شریعت ارسال می‌شود، نبی آن را دریافت و به مردم ابلاغ می‌کند.

۶. در بخش تشخیص نبی از غیر نبی، بین دیدگاه فارابی و ابن میمون تفاوت فاحشی وجود دارد. فارابی معتقد است که نبی امتیازاتی دارد که عبارتند از: ۱. از طریق قوه متخیله خود به عقل فعال متصل می‌شود؛ ۲. نفس نبی، قدسی بوده که می‌تواند فیض الهی را دریافت نماید؛ ۳. مقام نبوت در مرتبه‌ای از علم قرار دارد و هر کسی نمی‌تواند بدان برسد. اگر انسانی دارای چنین شرایطی باشد نبی بوده و در غیر این صورت نبی نمی‌باشد. ابن میمون در تشخیص نبی از غیر نبی، اهمیتی به معجزه و فیض الهی ندارد، بلکه نظر در افعال و اقوال نبی دارد و معتقد است که باید دقت کرد شخصی که مدعی نبوت است تا

چه میزان از لذت‌های بدنی دوری می‌کند و به معنویت توجه دارد.

۷. در تشخیص شریعت الهی از غیر الهی دیدگاه دو فیلسوف با همدیگر تفاوت دارد، بنابر اعتقاد فارابی، شریعت به صورت وحی به نبی رسانده می‌شود و نبی که همان رئیس اول می‌باشد به مدد قوتی که از طریق وحی و خداوند اخذ نموده توانمندی جهت وضع آراء و افعال فاضله، برایش آشکار و فراهم می‌شود ولی از نگاه ابن میمون اهداف شریعت، اصلاح نفس آدمی و بدن اوست و به افعال و گفتار نبی بستگی دارد، اگر گفتار و دستورات نبی، از لذات بدنی دور باشد و به معنویت نزدیک باشد شریعت الهی است و در غیر این صورت، غیر الهی است.

۸. نگاه فارابی و ابن میمون در باره افضل انبیاء کاملاً متفاوت است. چنانچه ملاحظه می‌شود فارابی نبی را که به عنوان رئیس مدینه فاضله معرفی می‌کند، قائل است نبی، باید به لحاظ عقلانی، عملی و قدرت تخیل، به بالاترین مرتبه کمال دست یافته باشد و مطالب خداوند را در بیداری یا خواب از عقل فعال دریافت کند کسی که دارای چنین رتبه‌ای باشد سزاوار است که موحی الیه نامیده شود، و این نشان می‌دهد که فارابی در بین انبیاء کسی را از دیگری برتر نمی‌داند بلکه هر کس دارای این شرایط باشد می‌تواند نبی باشد. ولی ابن میمون، موسی علیه السلام را افضل انبیاء می‌داند و می‌گوید، قوه ناطقه او بسیار قوی بود و او چیزی را درک می‌کرد که هیچ کس قبل و بعد از او درک نکرده و نخواهد کرد.

۹. ابن میمون همچون فارابی قائل هستند وحی چیزی جز اتصال به عقل فعال و دریافت معارف از او نیست، که برای هدایت بشر از طرف خداوند ارسال می‌شود ولی در نحو و روش دریافت وحی این دو فیلسوف با هم دیگر فرق دارند. با این تفاوت که فارابی عقل فعال را در تبیین وحی به کار گرفت است ایشان از تنزل حقایق الهی در مرتبه خیال پیغمبران، در تفسیر وحی سخن گفته است. به عقیده وی، حقایق غیبی از علم عقل فعال می‌گذرد و در مرحله خیال، بر شخص پیامبر نازل می‌گردد؛ یعنی وحی نوعی فیض است که از سوی خداوند به واسطه عقل فعال، نخست بر نیروی ناطقه انسان افاضه می‌گردد و پس از آن، به مرحله خیال تنزل می‌یابد: «فیکون بما یفیض من الله - تبارک و تعالی - الی العقل الفعال الی عقله المنفعل بتوسط العقل المستفاد ثم الی قوته المتخیله» (فارابی، ۱۹۹۵م،

ص ۱۲۱) و ابن میمون عقل فعال را بر فرشته وحی تطبیق داده است و یکی از وظایف این عقل را افاضه معارف و حیانی به پیامبر می‌داند (ابن میمون، ۱۹۷۲م، ص ۶۵۸).

پی‌نوشت

۱. قوه‌ای که انسان به کمک آن دانش‌ها و صنایع را درمی‌یابد و بین کارهای نیک و ناپسند تمایز می‌گذارد و درباره این که چه کاری را انجام دهد و چه کاری را ترک کند، می‌اندیشد و نیز کارهای نیک و بد، لذت بخش و رنج‌آور را از یکدیگر تمییز می‌دهد. از رهگذر همین قوه است که آدمی امور نظری و عملی را درک نموده، به سوی آن‌ها میل می‌نماید (فارابی، ۱۳۷۶ش، ص ۳۳).

۲. قوه متخیله، حلقه وصل میان قوه حاسه و قوه ناطقه است، زمانی که حس از طریق حواس پنج‌گانه، صورت گرفت قوه متخیل از آنان تاثیر پذیرفته و مشغول به امور محسوسه‌ای می‌شود که حواس، در آن مرتسم کرده‌اند. از سوی دیگر، با مساعدت قوه نزوعیه (برانگیزاننده) به خدمت قوه ناطقه مشغول است. قوه متخیله وظیفه دیگری نیز دارد و آن محاکات و صورت‌سازی برای محسوسات است (فارابی، ۱۹۸۶م، ص ۱۰۸).

۳. فارابی در مرحله اول، شش شرط را برای رئیس اول ذکر کرده که عبارتند از: ۱. حکیم باشد؛ ۲. از تعقل تام برخوردار باشد؛ ۳. از نیکویی اقناع برخوردار باشد؛ ۴. تخیل نیکو داشته باشد؛ ۵. قدرت بر جهاد داشته باشد؛ ۶. از سلامت بدنی بهره‌مند باشد (فارابی، ۱۳۸۲ش، ص ۵).

فهرست منابع

۱. ابن کمونه، سعد؛ ۱۴۰۲ق؛ الجدید فی الحکمه؛ بغداد، جامعه بغداد.
۲. ابن سینا، حسین بن عبدالله؛ ۱۳۶۳ش؛ المبدأ و المعاد؛ تهران، موسسه مطالعات اسلامی و دانشگاه مک گیل.
۳. ابن میمون، موسی؛ ۱۹۷۲م؛ دلالة الحائرين؛ تحقیق یوسف آتای، بیروت، نشر مکتبه النافه الدینیه.
۴. استرآبادی، محمدتقی؛ ۱۳۵۸ش؛ شرح فصوص الحکم؛ تهران، دانشگاه تهران.
۵. جوادی آملی، عبدالله؛ ۱۳۸۱ش؛ وحی و نبوت؛ قم، انتشارات اسراء.
۶. حلّی، حسن بن یوسف؛ ۱۳۷۵ق؛ کشف المراد فی شرح ترید الاعتقاد؛ قم، موسسه امام صادق علیه السلام.
۷. حلّی، حسن بن یوسف؛ ۱۴۲۶ق؛ تسلیک النفس إلى حظیره القدس؛ تحقیق: فاطمه رمضانی، قم، مؤسسه الإمام الصادق(ع).
۸. راغب اصفهانی، حسین؛ ۱۴۱۶ق؛ مفردات الفاظ القرآن؛ تحقیق صفوان عدنان داودی، بیروت، دارالعلم.
۹. ربانی گلپایگانی، علی؛ ۱۳۸۷ش؛ امامت در پیش اسلام؛ چ دوم، قم، بوستان کتاب.
۱۰. زریاب، عباس؛ بی تا؛ دائره المعارف بزرگ اسلامی؛ تهران، انتشارات مراکز دائره المعارف بزرگ اسلامی.
۱۱. سیوری، مقداد؛ ۱۴۰۵ق؛ إرشاد الطالبین إلى نهج المسترشدين؛ قم، کتابخانه آیت الله مرعشی.
۱۲. شریف مرتضی؛ ۱۴۰۵ق؛ رسائل الشریف المرتضی؛ تحقیق سیدمهدی رجائی، قم، دارالقرآن.
۱۳. صدرالمتهین، محمد بن ابراهیم؛ ۱۳۷۹ش؛ تفسیر القرآن الکریم؛ قم، انتشارات بیدار.
۱۴. صدوق، محمدبن علی؛ ۱۴۱۲ق؛ الاعتقادات فی دین الامامیه؛ قم.
۱۵. طوسی، خواجه نصیر؛ ۱۴۰۵ق؛ تلخیص المحصل؛ بیروت، دارالاصواء.
۱۶. فاخوری، حنا و خلیل جر؛ ۱۳۷۷ش؛ تاریخ فلسفه در جهان اسلامی؛ ترجمه

عبدالمحمد آیتی، تهران، علمی و فرهنگی.

۱۷. فارابی، ابونصر محمد بن محمد؛ ۱۳۷۶ش؛ السیاسه المدنیه؛ ترجمه حسن ملکشاهی، تهران، انتشارات شروق.

۱۸. -----؛ ۱۳۴۵ق؛ رساله فی اثبات المفرقات؛ حیدرآبادالدکن، دائره المعارف العثماییه.

۱۹. -----؛ ۱۳۷۸ش؛ الملّه؛ ترجمه محسن مهاجرنیا، فصلنامه علوم سیاسی، سال دوم، ش ۶، پاییز.

۲۰. -----؛ ۱۳۷۹ش؛ اندیشه‌های اهل مدینه فاضله؛ ترجمه جعفر سجادی، تهران، انتشارات وزارت ارشاد.

۲۱. -----؛ ۱۳۸۲ش، فصول منتزعه؛ ترجمه حسن ملکشاهی، تهران، انتشارات شروق، چاپ اول.

۲۲. -----؛ ۱۴۰۵ق؛ فصوص الحکم؛ قم، بیدار، چ دوم.

۲۳. -----؛ ۱۹۸۶م، کتاب الحروف، تحقیق محسن مهدی، دارالمشرق، بیروت، الطبعة الثانية.

۲۴. -----؛ ۱۹۹۱م؛ الملّه؛ تحقیق محسن مهدی، دارالمشرق، بیروت، الطبعة الثانية.

۲۵. -----؛ ۱۹۹۵م(الف)؛ تحصیل السعاده؛ تصحیح علی بو حلم، بیروت، مکتبه الهلال، الطبعة الاولى.

۲۶. -----؛ ۱۹۹۵م(ب)؛ آراء اهل المدینه الفاضله و مضاداتها؛ بیروت، مکتب الهلال.

۲۷. -----؛ ۱۹۹۶م؛ السیاسه المدنیه؛ بیروت، مکتبه الهلال.

۲۸. قاضی عبدالجبار، ابوالحسن، ۱۴۲۲ق؛ شرح الاصول الخمسه؛ تعلیق احمد بن حسین بن ابی هاشم، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

۲۹. قائمی نیا، علیرضا؛ ۱۳۸۱ش؛ وحی و افعال گفتاری؛ قم، انتشارات زلال کوثر.

مفید، محمد بن محمد بن نعمان؛ ۱۴۳۱ق؛ موسوعه الشیخ المفید؛ قم، دار المفید.